



# سکولاریسم و دینداری

دکتر غلامعلی حداد عادل

قبل از آغاز بحث اصلی، بایسته است به اختصار، بحثی لغوی و اصطلاح‌شناسانه در تعریف سکولاریسم ارائه کنیم.

## تعریف سکولاریسم

«سکولار» از یک ریشه لاتینی اخذ شده و به زمان و مکان حاضر و نزدیک و

قابل وصول اشارت دارد، در واقع اگر بخواهیم به اجمال و ایماء برداشت خود را از این واژه با ریشه

لاتینی اش بیان داریم باید بگوئیم این بحث به مفهوم کنونی و این جهانی آن نزدیک است لیکن در اروپا، این لغت از پیشینه‌ای تاریخی برخوردار است و در روابط کلیسا با جوامع ابتدائی به دسته‌ای از کشیشان اطلاق پیدا کرده که هزینه خویش را از کلیسای رسمی منفک نموده و به نحوی از نظامهای کلیسایی فاصله گرفته‌اند و سپس تدریجاً با مصدر «سکولاریسم» به مفهوم جدائی دین از شئون اجتماعی یعنی جدائی دین از سیاست و حکومت، جدائی دین از

قانون و قضا، جدائی دین از تعلیم و تربیت و هنر و امثال آن، درآمد. جامعه «سکولار» به جامعه‌ای اطلاق می‌شود که دین تأمین‌کننده ارزشها و روشها و نظامهای اجتماعی آن نبوده و بر ارکان آن دین حاکم نباشد. (البته توضیح بیشتر درباره این مفهوم در ضمن سخن خواهد آمد).

گرفته است که شاید معادل «دین زدائی» بر آن ناپسند نباشد. به این اصطلاح در زبان فرانسه «لائسیسته» گویند که همان اصطلاح «لائیک» می‌باشد و برای ما از «لائسیسته و سکولاریسم» شناخته شده تر است.

گاهی اوقات مورخان بحث کرده و سوالاتی مطرح می‌کنند که، آیا نهضتی

لائیک بوده یا نه؟ به عنوان مثال آیا نهضت مشروطه صبغه دینی داشته یا لائیک است؟ و امثالهم، پس در واقع یک

جریان لائیک، جریانی است که ارزشهای خویش را از دین اخذ نکرده باشد.

در زبان عربی برای این واژه اصطلاح «علمانیه» به کار رفته و تقریباً جا افتاده است و مطبوعات و کتب مربوط به این موضوع همین اصطلاح را در نوشتار بکار می‌برند که البته جای بحث هم اینجاست که، چرا سکولاریسم را «علمانیه» گفته‌اند؟ آیا این کلمه مشتق از علم است یا عالم؟ بعضی که علی القاعده از طرفداران

آنچه پیش رو دارید ویراسته سخنانی جناب آقای دکتر حداد عادل در جمع دانشجویان دانشگاه است که درباره سکولاریسم و دینداری، ایراد شده است.

اما در زبان فارسی، هنوز برای این اصطلاح، یک معادل پذیرفته شده و رایج یافت نشده است.

## سکولاریزاسیون

اصطلاح دیگری در کنار «سکولاروسکولاریسم» تحت عنوان «سکولاریزاسیون» مطرح شده که اصطلاحی فرنگی به مفهوم سکولار کردن جامعه می‌باشد. و عرفاً هر روندی که دین زدائی از جامعه را در پیش گیرد نام «سکولاریزاسیون» به خود



یک جریان لائیک جریانی است که ارزشهای خویش را از دین اخذ نکرده است

«سکولاریسم» هستند معتقدند، «علمانیه» از علم اشتقاق یافته است و همانطوریکه الفاظ جسمانی و روحانی استعمال می شود. بنابراین «سکولاریسم» را با علم و فنون و علوم تجربی هم افق و قریب المعنا می دانند. اما عده ای دیگر «علمانیه» را از عالم گرفته و در مقابل مفهوم دینی به معنای این جهانی قلمداد می کنند.

در زبان فارسی کلمات مختلفی را برای معادل آن ذکر کرده اند از قبیل: لادینی، نادینی، این جهانی، دنیوی و دین رستگی و جامعه لائیک را دین رسته گفته اند. قابل توجه است که در این ترجمه و واژه برگردانی، یک نوع ارزش گذاری هم مرعی گردیده که وقتی، کلمه لائیک را دین رسته ذکر می کنند، گوئی قید و بند و زنجیری هست که جامعه لائیک از آن قید و بندها و غل و زنجیرها رهائی یافته و دین رسته شده باشد. در هر حال هیچکدام از این معادل سازها از لحاظ زبان شناسی ارزش رواج یافتن و قرار گرفتن در فرهنگ فارسی را ندارد و می توان گفت، هنوز معادل رسمی در مقابل «سکولاریسم» موجود نیست و از روی ناچاری خود اصطلاح «سکولاریسم» را بکار می بریم. بی سبب نیست که برخی الفاظ در بعضی زبانها معادل نداشته و به این سهولت هم پیدایش معادل برایشان مقدور نیست. در واقع اگر لفظی یا مفهومی در فرهنگی سابقه یا زمینه

حضور نداشته باشد، یافتن معادل آن مشکل می نماید و به عنوان مثال دو نمونه دیگر را که دو نکته عمیق فکری در آن هست مطرح می کنیم.

اگر دقت کنیم ما برای کلمه nation یا ناسیون معادلی نداشته ایم که با معنای فرهنگی آن در گذشته و حال متناسب باشد و از این جهت است که در صد سال اخیر وقتی می خواستند در مقابل ناسیونالیسم معادلی را باب کنند کلمه قرآنی ملت را برمی گرفتند، در صورتی که ملت به معنی آئین، معادل nation نیست.

به هر حال این واژه معادل دیگری پیدا نکرد، در واقع ما از داشتن معادلی متناسب با مدلول آن در فرنگ فقیر بودیم و همیشه نوعی تعارض بین اصل کلمه ملت و معادل فرهنگی آن احساس می شود.

مثال دیگر کلمه روحانی است که آن را در بعضی کشورها به علمای دین اطلاق کرده اند و شاید جای تأمل باشد که این کلمه را از کجا آورده اند؟ آیا در تاریخ و تعالیم اسلام لفظی به این معنا داشته ایم؟ خلاصه باید دانست که این لفظ چیست؟ می بینید که جامعه زیبا و برازنده ای برای علمای دین نیست و فی نفسه از یک فرهنگ و حال و هوای دیگری برخوردار بوده و بیانگر این است که علمای دین نباید ارتباطی با امور دنیوی و جسمانی داشته باشند بلکه سر و کارشان با عالم روح است.

البته یک وجه تعبیر دارد و واژه غلطی هم نمی نماید، ولی می گویم واژه ای نیست که از متن و بطن فرهنگ اسلامی به همین شکل جوشیده باشد. خلاصه الفاظ دخیل، بی هدف وارد زبان نشده و نمی شوند و هر لفظی هم

نیاز به معادل ندارد بلکه آنچه در پیدایش واژه ها برای مفاهیم خیلی موثر است اقتضای فکری و فرهنگی جوامع می باشد.

با گذر از این بحث لفظی و لغوی، «سکولاریسم» در واقع تهی انگاشتن عالم از ارزشهای معنوی یا نادیده انگاشتن ارزشهای معنوی در عالم، خصوصاً در شوون اجتماعی انسانهاست.

### مشخصات سکولاریست

سکولاریستها که در قرن گذشته دارای تفکری در اروپا بودند و این عنوان را برای خودشان یدک می کشیدند کسانی بودند که در مسائل اجتماعی فرنگ اهمیت ویژه ای برای دین قائل نبودند و دیدشان به عالم، خالی از تقدس بود.

«سکولاریزاسیون یا دین زدائی» تقریباً به معنای تقدس زدائی هم هست. نگرستن به طبیعت می تواند دو گونه باشد، نگرش سکولار این است که طبیعت را صد در صد مادی دانسته و از هر گونه تقدس و معنویت و مرتبط بودن با یک حقیقت معنوی عاری انگاشته و قوانین علمی طبیعی جبری را بدان حاکم می داند.

اما آن شاعر و عارفی که می سراید: به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم دید سکولار ندارد، این هم به طبیعت می نگرد ولی این طبیعت را در ارتباط با خدا می بیند یعنی یک ساخت وجودی برتر، یک امر مقدس و مطلق. اما سکولار همه هستی را محدود، نسبی، گذرا، متغیر و متقید و این



«سکولاریسم» در واقع تهنی انگاشتن عالم از ارزش‌های معنوی یا نادیده انگاشتن ارزش‌های معنوی در عالم، خصوصاً در شوون اجتماعی انسانهاست.

البته می‌شود تحت عنوان «ریشه‌های سکولار» هم بحثی ایراد کرد ولی قبل از آنکه این مسائل را طرح کنیم مطالب خویش را به این نحو تقسیم بندی می‌کنیم:

اول: «تعریف سکولاریسم» که همین مختصر که بحث شد کافی بنظر می‌رسد.

دوم: ریشه‌های سکولاریسم

سوم: جلوه‌های سکولاریسم

چهارم: اسلام و سکولاریسم

پنجم: وجه سیاسی سکولاریسم

این بحث را نباید در حکم مدخل و درآمدی بر مبحث «سکولاریسم» دانست. اگر خواسته باشیم نوعی حساسیت نسبت به این مطلب در مخاطبین ایجاد کنیم همین مقدار هم بی‌فایده نخواهد بود و در خور توجه است که بسیاری از این مباحث احتیاج به فرصتهای طولانی‌تر و موشکافی‌های افزونتری دارد.

اگر بتوانیم در این فرصت حدود و ثغور این سرزمین را با شتاب ترسیم کنیم خرسند خواهیم بود، هر چند در این مجال اندک بسیاری از مباحث به اجمال خواهد گذشت.

### ریشه‌های سکولاریسم

در باب ریشه‌های سکولاریسم باید گفت که قطعاً یکی از ریشه‌های چنین بینشی نسبت به عالم و انسان خود کلیساست یعنی اگر کلیسا در حد توان

بینش آن حساسیت و خودآگاهی پیدا کند تا بتواند رگه‌های تفکر سکولار را از غیر سکولار تمیز دهد.

البته این لفظ در جامعه ما زیاد رایج نیست ولی هرگز نباید از روی ساده‌اندیشی فریب خورد که اندیشه‌های سکولار در جامعه رسوخ نکرده است.

بنظر می‌رسد کشورهای عربی از این لحاظ جلوتر از ما هستند. زیرا در آنجا حساسیت فوق‌العاده‌ای نسبت به سکولاریسم بوده و نزاع‌های فکری زنده‌ای در جریان است، به طوریکه اگر به مجله کرسنت ایترنشنال (روایت عربی آن بنام الهلال الدولی است) که با توجه به جریانات فکری عالم اسلام منتشر می‌شود نگاه بیافکنیم معلوم می‌شود که مسائل بسیاری در زمینه تقابل اسلام و «علمانیه» مطرح است و تقریباً صف بندی‌هایی در آنجا مشخص شده است. شاید لازم باشد که اهل علم کشور ما نیز توجه بیشتری به آن مبذول دارند.

متأسفانه باید عرض کرد که در زبان فارسی هنوز یک متن جامعی مخصوصاً به این موضوع پرداخته و فقط عده‌ای به صورت پراکنده مطالبی را ذکر کرده‌اند. حال آنکه کشورهای اسلامی دیگر به زبان عربی و انگلیسی کتابهایی نوشته‌اند که مشخصاً به کتابی مصری تحت عنوان «ورقة ثفاقیه فی الراد علی العلمانیین» قلم دکتر محمد یحیی و کتاب دیگری بزبان انگلیسی به نام «اسلام و سکولاریسم» از متفکر و استاد دانشگاه مالزی، سید محمد نقیب العطاس، اشاره می‌کنیم.

این دو کتاب لااقل در اختیار ما هست و روشنگر این است که ما از لحاظ فرهنگی عقب افتاده ایم.

جهانی مشاهده می‌کند همه چیز را هم سطح و هم تراز و تهنی از امر مقدس می‌انگارد.

این دید به اندازه‌ای در اروپا گسترش یافته که امروزه از شدت رواج و گسترش آن، دیگر کاربرد وسیعی ندارد یعنی امروزه دیده نمی‌شود که گروهی خود را سکولار بنامند و تحت این عنوان شخصی به خود ببخشند، زیرا همه، سکولار هستند و ضرورت ادامه حیات رسمی آن، زمانی احساس می‌شود که هنوز مخالفی داشته باشد و عده‌ای بخواهند با انتساب خود به این عنوان خود را متمایز جلوه دهند، اما وقتی چتر «سکولاریسم» آنقدر گشوده می‌شود که در همه جا حضورش فراگیر می‌شود [با اینکه اسمش در کار نباشد] در کنار ایسمهای مرسوم یا جریانات سیاسی این عنوان کمتر قید می‌شود، برای اینکه در حکم جنس بعید است و حالا به مشخصات نزدیکتری نیازمند است و همه را دربرمی‌گیرد.

شاید علت اینکه در کشور ما هم این اصطلاح - «سکولار و لائیسیت» - خیلی مطرح نیست این است که در واقع خودش بوده و آنقدر طبیعی وارد شده که کسی متوجه حضور فراگیر آن پدیده نشده است، همچون شیئی که آنقدر تدریجی و آرام و پیوسته، روز را به دام می‌اندازد که انسان متوجه حضور ناگهانی شب نمی‌شود.

شاید در طول صد سال گذشته هم تقریباً تمام یا اکثر جریانات ضداسلامی ذی نفوذ و فعال در این جهت اشتراك داشته باشند. اما حقیقت این است که باید این موضوع در خودآگاهی ما حضور و بروز پیدا کرده و باید جامعه دانشگاهی ما نسبت به سکولاریسم و



خویش درست عمل کرده بود این چنین واکنشی در برابر آن پدید نمی آمد.

با توجه به تعریف «سکولاریسم» می توان گفت که سکولاریسم چکیده موضوعگیریهایی غرب نسبت به دین در طول سه یا چهار قرن اخیر است یعنی در اروپای جدید بعد از رنسانس، برآیند و حاصل انواع جریانات فکری و فلسفی و فرهنگی ضد دین، عنوان «سکولاریسم» به خود گرفت ماحصل همه این جریانات این شد که تاریخ غرب حالت سکولار به خود گرفت و «دینداری و سکولاریسم» نقطه مقابل سکولار بودن شد.

چون که سکولار از یک بینش عام برخوردار است، نمی توان عنوان آنرا دور کتب فلسفی و جامعه شناسی یافت و این نگرش کلی، برآیند همه گرایشهای غیر دینی است، اگر کلیسا درباره دین یک نظریه و تعریف صحیح ارائه می داد و توجه به امر دنیا را فی حد ذاته نامقدس نمی شمرد شاید این دنیاگرایی و واکنشی که یکی از ترجمه های «سکولاریسم» است، پدیدار نمی گشت.

امروزه در اسلام صحبت از دنیاگرایی و بکار بردن لفظ دنیوی، احساس کفر و بی دینی را بدست نمی دهد، زیرا دنیا در تفکر اسلامی یک امر ضد الهی نیست. در نهج البلاغه داریم:

الدُّنْيَا مَتَجَرُّ الْأَوْلِيَاءِ، وَالْدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةِ، و اساساً دنیا تنها فرصتی است که مؤمن برای تعیین سرنوشت ابدی خویش در اختیار دارد. تفکر اسلامی حکم می کند که بیشترین عنایت باید با نیت اخروی به دنیا معطوف گردد و اصولاً تقابل دنیا و آخرت به مفهوم

شاید علت اینکه در کشور ما هم این اصطلاح «سکولار و لائیسیت» خیلی مطرح نیست این است که در واقع خودش بوده و آنقدر طبیعی وارد شده که کسی متوجه حضور فراگیر آن نشده است.

اسلامی آن با مفهوم کلیسایی تفاوت دارد از باب مثال همین پدیده نسبتاً ساده ازدواج که مخالف تقدس به شمار می رود و کسی که بخواهد در سلسله مراتب روحانیت مسیحیت قدم بگذارد خصوصاً در آئین کاتولیک، نباید ازدواج کند مبین این است که دنیا و امور مربوط بدان در تفکر مسیحی یک پلیدی ذاتی دارد.

حال آنکه دین ما می گوید: من تزوج فقد احرز نصف دینه البته نمی خواهیم این مسائل را تحلیل کنیم بلکه منظور آنست که اگر کلیسا دچار اشتباه و بی التفاتی نشده بود شاید زمینه برای سکولاریسم فراهم نمی شد. اما کلیسا با وجود یک چنین بینشی نسبت به دنیا، در اواخر قرون وسطی بسیار به دنیا دل بسته و جاه و جلالی برای خود فراهم کرده بود و آن سخت گیریها، تحت عنوان «انگلیزیسیون» یا تفتیش عقاید قطعاً به این قصد بوده که مردم از دین به ستوه آیند، البته موثر هم بود، یعنی وقتی دین جنبه ای پیدا کند که با تفکر و آزادی مقابله کرده و اشخاصی سوزانده شوند [که در تاریخها آمده، دهها هزار نفر فقط به جرم عقاید خویش بوسیله محاکم «انگلیزیسیون» سوزانده شدند] انتظار این نوع عکس العملها در برابر دین طبیعی است که بخواهند دین را عقب زده و دست دین را از صحنه های اجتماعی کوتاه کنند.

## ریشه های فکری و فلسفی

### سکولاریسم

اما «سکولاریسم» در جنبه های فلسفی و فکری هم زمینه هایی داشته و قطعاً فلسفه های حسی و مبتنی بر اصالت تجربه نیز موثر بوده و اندیشه هایی از نوع اندیشه هیوم در سست کردن پایه های دین و گشودن راه «برای سکولاریسم» تأثیر بسزائی داشته اند و همینطور علم گرایی به معنای علم پرستی (سیانتیسم) مطلق گرفتن علوم تجربی نیز یکی از جنبه های است که وانمود می کند وقتی با علم تجربی می توان مشکلات بشر را حل کرد، پس برای دین چه جایگاهی باقی می ماند؟

سیانتیسم هم به دنبال فلسفه حسی زمینه فکری و اعتقادی را بر «سکولاریسم» باز کرد. یکی، دو عنوان دیگر هم می توان نام برد از جمله پوزیتیویسم که به یک معنا، جامع تجربه حسی و علم گرایی و خیلی چیزهای دیگر است و خیلی طبیعی است که به یک امر مطلق، مقدس، ثابت و حکومت آن بر شئون اجتماعی انسان معتقد نباشد.

همچنین رولاتیویسم را نیز می توان از زمینه های فکری «سکولاریسم» شمرد که همه چیز را نسبی دانسته و حقایق ثابت را نفی می کند.

نسبیت اخلاق و حقیقت و اعتباری بودن همه چیز از علائم سکولار می باشد و نتیجتاً در هر جامعه ای هر چیزی حکمی نسبی و هر مسأله ای پاسخی نسبی خواهد داشت، یک چیزی در جایی قبیح، و در جایی پسندیده شمرده می شود، دای دادن مردم در یک جایی موجب قانون می شود و بر عکس، در مجلسی چیزی تا دیروز



قائل شدند که در آغاز خلقت بوده است همچون ضرب المثل معروف ساعت در ساعت سازی نظم عالم را اعتراف نمودند و گفتند این نظم در علوم طبیعی قابل کشف و به زبان ریاضی قابل بیان است، همان چیزی که گالیله و نیوتون و دیگران نماینده بارز آن هستند. اما نیاز این نظم به خداوند در آغاز خلقت و آفرینش عالم بود، بعد از آن، این عالم در اثر عوامل جبری خودش در جریان است و از نظم و سامان بهره مند می‌باشد و همچنان که ساعت ساز ابتدا ساعت كوك (تفکر اسلامی حکم می‌کند که بیشترین عنایات باید با نیت اخروی به دنیا معطوف گردد و اصولاً تقابل دنیا و آخرت به مفهوم اسلامی آن با مفهوم کلیسایی تفاوت دارد.) کرده و بعد خود ساعت کار می‌کند همانطور هم خلقت را اینگونه آغاز کرده است و این نحوه تفکر زمینه‌ای بود «سکولاریسم».

همانطور که در عالم تکوین جریانی پیدا شد که دست الهی را از عالم کوتاه و دخالت او را در هستی منحصر در آن لحظه آغازین کرد همانطور هم در عالم تشریح جریانی بوجود آمد که حوزه نفوذ دین را در کلیسا و عقاید فردی محدود کرد و می‌توان این دو جریان را به موازات هم قرار داد، که وقتی خدایی مصداق کل یوم هو فی شأن نباشد فأنأ و تکویناً عالم را ایجاد و اداره نکند قائل شدن به فرستاده‌ای از سوی این خدا به آن معنا نیست که تعالیم او هم شؤون زندگی را فرا بگیرد، بلکه باور خاصی می‌شود که منحصر به عبادت روز یکشنبه در کلیسا باشد و بعد هم یک عقیده قلبی که داشتن یا نداشتن آن علی‌السویه است و کسی مانع آن نیست.

با توجه به تعریف «سکولاریسم» می‌توان گفت که سکولاریسم چکیده موضعگیریهایی غرب نسبت به دین در طول سه یا چهار قرن اخیر است.

و کتب مقدس و مسیحیت، بلکه ما خدا را به عنوان ناظم نظم عالم قبول داریم این نحوه نگرش را که در واقع یک نوع اعتقادی به خداست بدون استنباط از میانجیگری وحی «کلام طبیعی» گویند. این «کلام طبیعی» در قرن هیجدهم طرفدارانی داشت و از یک تحول تاریخی هم برخوردار بود مثلاً سه دوره «برای کلام طبیعی» ذکر کرده‌اند:

#### دوره اول:

در آغاز کسانی بودند که قائل به «کلام طبیعی» بوده و در کنار آن وحی و حتی تا حدودی نظام کلیسایی می‌پذیرفتند.

#### دوره دوم: عده‌ای دیگر وحی را

در حاشیه قرارداد و فرعی تلقی کردند و «کلام طبیعی» را اصل گرفتند نبوت، وحی، تشریح و کتاب مقدس برای آنها بی‌اهمیت شد و اگر از اعتقاد فردی سؤال می‌شد که من دئیست هستم، یعنی به خدا اعتقاد دارم نه ته ایست و معتقد نیستم که خدا را از طریق انبیاء، وحی نازل کرده و برای زندگی روزمره احکام و ارزشهایی وضع نموده است، اما برای عالم قائل به خدایم.

#### دوره سوم: در این مرحله اینها

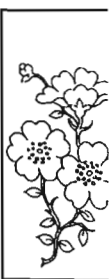
دچار تضاد شدند اندیشه کلام طبیعی جلوه و جهش و قوت خود را از دست داد در عوض برای این عالم، خدایی

قانون بوده و امروز با یک رأی عوض می‌شود، همه اینها به اصالت نسبیّت در اخلاق و مبانی تفکر مابعدالطبیعه برمی‌گردد. علاوه بر اینها ریشه‌های دیگری نیز هست، لیکن مبنای ما بر اجمال و اختصار است.

### جلوه‌های سکولاریسم

بحث دیگر، جلوه‌های سکولاریسم است که بعضی از آنها را یاد می‌کنیم، در فلسفه اخلاق و بطور کلی در جامعه‌شناسی و فرهنگ، تعلیم و تربیت و حقوق حضور آشکار دارد، در یک جامعه سکولار فلسفه به آتیه ایسم و الحاد بسیار نزدیک است. البته متذکر می‌شویم که هر آدم سکولاری لزوماً منکر خدا نیست، بعضی بودند و هستند که یا خودشان به معنایی قائل به خدایند در عین حال سکولار هم هستند یا اینکه آشتی مسالمت‌آمیز را با منکران خدا ممکن می‌دانند. حقیقت این است که سکولاریسم با «آتیه ایسم» سنخیت بیشتری دارد تا با اعتقاد به خدا، توضیح بیشتری می‌دهیم، می‌دانید در تفکر اروپایی مفهومی با نام «کلام طبیعی» وجود دارد که درباره این مفهوم می‌توان به کتاب «علم و دین» ترجمه آقای خرماهی رجوع کرد و تفصیل بیشتر را در آنجا یافت.

اما همینقدر بگوئیم که وقتی علم جدید در اروپا پدید آمد و امثال گالیله و نیوتن قد علم کردند و طبیعت‌شناسی جدیدی مطرح شد و بعضی تعارضات میان کتاب مقدس و این دستاوردهای علمی آشکار شد و کلیسا از آنها اعراض نمود عده‌ای گفتند: ما معتقد به استنباط خدا هستیم اما نه از طریق کلیسا



تفکر اسلامی حکم می‌کند که  
بیشترین عنایت با نیت اخروی به  
دنیا و آخرت به مفهوم اسلامی آن با  
مفهوم کلیسایی تفاوت دارد

### وجه اشتراک آته ایسم با سکولاریسم

اما بحث این بود که سکولاریسم با «آته ایسم» تناسب بیشتری دارد، برای اینکه آته ایستها بیشتر از این نمی‌خواهند آنها که منکر خدا هستند چه نگرانی دارند که بعضی اشخاص، در جامعه عقیده‌ای به خدا در دل خویش داشته باشند؟ و چنین خدایی در بعضی از کارها و رفتارها او را کمک بکند؟ البته بیشتر از این هم در یک جامعه سکولار مجال ظهور و بروز ندارد. «آته ایسم» با چنین حضوری از دین مخالفی ندارد و نمی‌تواند از اعتقاد قلبی تک تک افراد با خبر باشد منتهی اجازه نمی‌دهد که این عقیده شخصی به تأثیر بیافتد.

بنابراین «آته ایسم» در اجتماع خیلی راحت با سکولاریسم کنار آمده و زمینه رشد آن را آماده می‌کند.

اما سکولاریسم را نباید نفی خدا در نظر گرفت، خدایی که خیلی مزاحم «آته ایسم» نیست زیرا آته ایسم زمینه طبیعی از سکولاریسم است.

جلوه سکولاریسم در اخلاق این است که نباید یک بنیاد مطلق و محکم برای اخلاق قائل شد و ارزشهای اخلاقی را منبعث از یک حقیقت ثابت دانست و این همان نظریه است که اخلاق را امری مقدس و مطلق به شمار نیارود و تجویز یک ارزش را از فوق و ورای این جهان جهت اجرا لازم نمی‌داند به همین دلیل هر جامعه‌ای به هر

دلیلی برای خود اخلاقی دارد که منبعث از سنت آن جامعه و نفع شخصی و نفع جمعی است.

این نوع مکاتب اخلاقی از حیث نفی قداست همه سکولار هستند.

### جلوه سکولاریسم در تعلیم و تربیت

جلوه سکولاریسم در تعلیم و تربیت بسیار مهم است. در این زمینه سکولاریسم به این معناست که نباید نسل آینده را معتقد به دین تربیت کرد. حتی از لحاظ اجتماعی در یک جامعه سکولار دولت اجازه ندارد که در آموزش رسمی مدارس، تعلیم دینی دهد و هم اکنون بسیاری از کشورهای دنیا به سکولار بودن خود تصریح دارند.

در امریکا این معنا آنقدر شدت دارد که لااقل در بعضی از ایالتها، اگر بچه مسلمانی در مدرسه نماز بخواند مدیر مدرسه ممکن است به شکایت یکی دیگر از بچه‌ها او را از مدرسه اخراج کند، پس در مدارس دولتی جایی برای تجلی مذهب موجود نیست.

امسال که برای اولین بار یکی دو هفته را در نیویورک می‌گذارند، در دفتر جمهوری اسلامی ایران واقع در سازمان ملل از برخی مدرسه‌های دولتی، به اقتضای شغل دیدار کردم، از جمله، این مسأله را مطرح می‌کردند که اگر در مدارس دولتی، مسلمانان به واجباتی همچون نماز بصورت انفرادی یا جماعت عمل می‌کردند مدیر مدرسه می‌توانست آنها را توبیخ کند. شاید شنیده‌اید در مورد دو دختر ۱۳ یا ۱۴ ساله فرانسوی که تصمیم گرفته بودند با روسری در مدرسه حضور یابند چه جنجالی بر پا شد، عکس العمل شدیدی

در مقابل اینها صورت گرفت معنای فکری این عکس العمل این بود که نباید در مدرسه جامعه سکولار و لائیک دانش آموزی، ارزشهای مذهبی را به همراه خود بیاورد. در برنامه درسی کشورهای سکولار جایی برای تعلیمات دینی نیست، مثلاً در مدارس آمریکا مسیحیت یا اسلام یا یهودیت تعلیم داده نمی‌شود اما تأسیس یک مدرسه دینی برای یک اقلیت مسیحی آزاد است ولی دولت باید عاری از این تعلیمات باشد و مطرح کردن ارزشهای دینی در هیچ درسی مجوزی ندارد، در واقع نباید به یک دانش آموز در سطح مدرسه ارزشهای دینی تلقین شود. در میان کشورهای اسلامی هم، ترکیه لائیک به جهت داشتن بینش خاص آتاتورک، چنین مطلبی را در قانون اساسی اش گنجانده است ولی میزان موفقیت «لائیسته و سکولاریسم» در ترکیه بحث دیگری است و روشن است که بنیاد آن اساس سکولاریستی دارد و خیلی از کشورهای دیگر هستند که رسماً اعلام می‌دارند که سکولاراند، مثلاً هند در تعلیم و تربیت مبانی سکولاریستی دارد و با صراحت از آن دفاع می‌کند و مبارزه با مسلمانان در هند ریشه عمیقی در بینش سکولار سیاستمداران و رهبران آن دارد.

ژاپن هم رسماً سکولار است. در بعضی از کنفرانسهای منطقه‌ای که ما هم شرکت داشته‌ایم در این زمینه مسائل اخلاقی بحث شده، فرض کنید یکی از گرفتاریهای دهه ۸۰ تا ۹۰ بیماری ایدز است که به سوء اخلاق مربوط می‌شود. با اینکه مغرب زمین سکوت اختیار کرده و قضیه ایدز را اخلاقی نمی‌گیرد و سعی می‌کند آن را اجتماعی تلقی کند، ولی



نسبیت اخلاق و حقیقت اعتباری  
بودن همه چیز از علائم سکولار  
می باشد.

برترین شعار غربی ها راجع به دین است خصوصاً در کشورهای اسلامی. جای تأمل است که سکولاریسم لزوماً با دین به معنای شخصی و فردی ضدیتی ندارد فقط می خواهد دین، در مسائل اجتماعی دخالت نکند ولی می تواند باشد و حتی بعضی جاها باید باشد، ولی به معنای اعتقاد قلبی و شخصی، به این مفهوم که یک عده روحانی سرشان به کتاب بند باشد یا در فرنگستان در دیر و صومعه مشغول باشند، اینجا هم در مدرسه و مسجد، و مادامی که حرف ها و بحثهایشان از حدود عقاید باطنی تجاوز نکند به هیچ وجه ضد سکولاریسم نیست.

ولی به محض اینکه کسی در محفلی یا مجلس قانونگذاری برخاسته و مثلاً با استناد به سخنان مسیح یا یک امر مقدس آسمانی بایدها و نبایدها را در جامعه مطرح نماید، اینجا است که سکولاریسم برآشفته و چنین آدمی را سرچایش می نشاند یعنی حق ندارد در تعیین امور اجتماعی به دین تمسک کند.

### وجه سیاسی سکولاریسم در ایران

دین قبل از انقلاب در ایران هم تقریباً در یک جامعه سکولار طبیعی بود، فرض کنید شاه حاکم به هیچ عنوان، روشهای حکومتی خود را از دیانت نمی گرفت اما دین را در یک قفسه طلائی محبوس کرده بود. شاید خودش

دارد. در تاریخ آمده است که رضاخان محاکم قضا را از دست علما گرفت و وزارت دادگستری جدید را تاسیس نمود، این را پیروزی سکولاریسم بر دینداری می دانند و سکولار کردن و لائیک نمودن رتبه قضا در ایران بوسیله رضاخان فتحی بود که ایران را به سمت غرب متمایل کرد. در جامعه ای تعلیم و تربیت، ازدواج، اخلاق، فلسفه، قانون گذاری و هر پدیده دیگر لائیک خواهد بود در چنین جامعه و جامعه شناسی دین به عنوان یک نهاد اجتماعی در عرض سایر نهادها مطرح شده و در بقیه نهادها اشراف ندارد، سیاست و اقتصاد را تعیین نمی کند، بلکه اقتصاد، سیاست، تعلیم و تربیت نهادهای اجتماعی اند و دین هم یک نهاد اجتماعی است. این حضور بینش لائیک در جامعه شناسی است. در مجموع کسی که هم فرهنگ سکولار دارد و هم فرهنگ دینی می تواند این دو را جلوه های مختلف با یکدیگر مقایسه کند.

### وجه سیاسی سکولاریسم

عنوان مهم دیگر وجه سیاسی سکولاریسم است که به معنی جدائی دین از سیاست و حکومت است و در واقع جدائی دین از سیاست، تبعات دیگری را بدنبال خواهد داشت. چون این حکومت و سیاست است که تعلیم و تربیت اقتصاد، قوه قانون گذاری و دادگستری را در دست دارد، پس می توانیم بگوئیم منشأ تحقق سکولاریسم این است که دین را از سیاست جدا کند و جدائی این دو تأمین کننده جدائی دین از همه شئون اجتماعی است. در دنیا این مهم،

نمی تواند منکر شود که شیوع آن به سوء اخلاق و خشونت مربوط است.

نا آرامی های موجود در مدارس اینها را واداشته که به طور جدی از اخلاق و ارزشهای آن صحبت کرده و در یونسکو مطرح نمایند، ولی به محض اینکه یک کشور اسلامی خصوصاً جمهوری اسلامی ایران تقویت مبانی اخلاق دانش آموزان را منوط به تقویت مبانی دینی شان اعلام می کند یکباره به طور جدی برافروخته می شوند و حتی ژاپن در یک کنفرانس منطقه ای گفته بود که اگر در این مطلب پیشنهادی، عنوان دین و اخلاق خلط شود، ژاپن بودجه مورد نظر برای این پروژه را قطع خواهد کرد. یعنی به حدی تعصب به خرج می دهند که مبادا حریم سکولاریسم شکسته شود و کسی دین را وارد تعلیم و تربیت کند. در واقع سکولارها برای بر پا نگهداشتن یک جامعه سکولار می کوشند سرچشمه را مسدود کنند و در مدارس و آموزش و پرورش نسلی را پرورش دهند که دیدشان به جهان یک دید غیر مقدسی و غیر دینی باشد و شاید در کمتر شئون اجتماعی تعامل این دو بینش به اندازه تعلیم و تربیت محسوس باشد.

یکی از نشانه های حضور سکولاریسم در کشورهای اسلامی، اقتباس نظام تعلیم و تربیت از کشورهای غربی است، با اینکه چند ساعتی درس دینی و قرآن را در دروس هفتگی بگنجانند ولی استخوان بندی تعلیم و تربیت سکولار و لائیک است و حضور بینش دینی در سایر دروس تأمین نمی شود.

در قانون گذاری هم روال به همین شکل است. اگر ملاک قضاوت حکم خدا نباشد آن قانون نیز رنگی سکولار



هم مسجد بنا می‌کرد و در تاسوعا و عاشورا عزاداری راه می‌انداخت و برای ائمه و امام زاده‌ها ضریح می‌ساخت، اما دین حق نداشت که بگوید با آمریکا رابطه داشته باشیم یا نه؟ یا بخواهد در قانون جزائی عرض اندام کند البته نمی‌توان گفت که صد در صد موفق شده بود ولی به هر حال خواستشان این بود. اگر به خاطر داشته باشد بختیار در روزهایی که معلوم بود حضرت امام (ره) به ایران برمی‌گردند اعلام کرد که: «ما با بازگشت آیت... خمینی مخالفتی نداریم و حتی ایشان می‌توانند در قم برای خودشان واتیکان خاصی هم داشته باشند» این همین بینش سکولار است، مگر پاپ در اروپا چه می‌کند؟ به پاپ دیکته کردند که شما حق ندارید در کشورهای اروپائی تعیین‌کننده مسائل اجتماعی باشید، به شما حیاط بزرگی به عنوان یک کشور بخشیده‌اند، هم می‌توانید سفیر بفرستید هم تمبر چاپ کنید، بنابراین در داخل شهر رُم قلعه‌مانندی به او داده‌اند و حکومت روحانی او را بدان محصور کرده‌اند.

آن نسخه دیکته شده را به بختیار هم داده بودند که همین سکولاریسم و جدائی دین از سیاست بود و این مهمترین دستاویز غرب در حل مسأله دیانت است. نکته مهم این است که این نوع بینش، عوام الناس و توده مردم را به هیچ وجه برآشفته نکرده و احساساتشان را جریحه دار نمی‌کند ولی یک حکومت سکولار به دلیل ضدیت با حکومت کمونیستی، با توهین به اعتقادات مردم عکلم بی دینی را به دست نمی‌گیرد، بلکه آن را در یک قفس زندانی می‌کند و اعلام می‌دارد که اشخاص آزادند، می‌توانند اعتقاد دینی داشته باشند،

«آته ایسم» در اجتماع خیلی راحت یا سکولاریسم کنار آمده و زمینه رشد آن را آماده می‌کند.

می‌توانند به مسجد بروند و مدرسه دینی داشته باشند و بعضاً بچه‌های خود را با تعلیم دین آشنا کنند.

اما در امور مربوط به دولت، کسی حق ندارد دین را تعلیم دهد و از بچه‌ها بازخواست دینی کند و قوانین و مناسبات اقتصادی و سیاسی را بر طبق کتاب مقدس تدوین نماید، اما اشکال ندارد که شما تا قیامت برای امام حسین (ع) گریه کنید به شرطی که این گریه را به مسائل روز گره نزنید و متاسفانه بعضی‌ها هم در اثر جهالت، به همین اندازه قانع می‌شوند و این پدیده بسیار خطرناکی است، مارکسیست‌ها که صراحتاً دین را افیون ملت‌ها اعلام می‌کنند خطرشان کمتر از بینش سکولاریسم است، زیرا مردم به دلیل گرایشهای دینی و فطری چندان بدنبال مارکسیسم به راه نمی‌افتند، خلاصه سکولاریسم این هدف را در پی می‌گیرد که بنیان جامعه‌ای را بر اساس دین بی‌ریزی نکند بلکه به جای آن ملیت را قرار دهد و سپس روی آن تبلیغات گسترده تحت عنوان «ناسیونالیسم» به راه اندازد، اینکه دیده می‌شود ناسیونالیسم در اروپا بطور جدی مطرح، و در کشورهای اسلامی تا این اندازه تبلیغ می‌شود دال بر این است که می‌خواهند بجای ستون دین یک ستون دیگری را قرار دهند و آن ستون ملیت است و اینکه می‌بینید در کشورهای عربی تا این حد در صد سال اخیر روی

عربیت تأکید شده است و یکی از مأموریت‌های دانشگاه‌ها مثل دانشگاه آمریکائی بیروت این بوده که یک نسل سکولار در کشورهای عربی تربیت کند دلیل بر این است که این نسل سکولار متمسک به عربیت به عنوان ناسیونالیست عربی به جای اسلام و تفکر دینی، به ملیت چنگ بزند و این عنوان اعتقادی سکولار است و حتی تعارض بین قوانین بعضی از کشورها به همین سکولاریسم برمی‌گردد.

### دموکراسی و دین

بالاخره در این حیطة سیاست مسأله «دموکراسی» هم مطرح است، یعنی کسانی که از لائیسیتیه دم می‌زنند مرتباً دموکراسی را دستاویز قرار می‌دهند و حرفشان این است که در جامعه دینی جائی برای دموکراسی نیست، مردم باید خودشان رأی دهند، اکثریت باید بگویند چه می‌خواهند ولی اگر دین، باید‌ها و نباید‌ها جامعه را معین کند با دموکراسی منافات دارد، در واقع سپری که لائیک‌ها خود را در پشت آن پنهان می‌کنند سپر دموکراسی است، در دنباله بحث نکاتی را از کتابی نقل خواهیم کرد که بیشتر ارتباط سکولاریسم و دموکراسی را متوجه شوید. تصورش خیلی ساده است، وقتی ارزشها را از یک منبه مقدس اخذ نکنند دیگر راهی جز رأی‌گیری و اتکاء به اکثریت نیست و از نظر دموکراسی تنها راه نجات یک جامعه از سرگردانی، کسب ارزشها از طریق آراء است، یا باید دیکتاتوری انسانی بشر بر بشر را پذیرفت با دین را کنار نهاده و سراغ آراء بیشتر رفت، آن وقت این امر تعیین تکلیف است.





بسیار خطرناک بود. هم از حیث از دست رفتن ایران و هم الگو شدن آن برای سایر کشورهای اسلامی.

بر همین اساس است که آنها ۱۰ یا ۱۳ سال به صور مختلف در این پدیده غیرلائیک کار می کنند. اخیراً با کتابی تحت عنوان «الاسلام هل يقدم الحكم على العالم» (آیا اسلام حق حکومت بر دنیا را دارد؟) مواجه شدم که نویسنده ای غیر مسلمان و عرب نوشته و در آمریکا و کانادا پخش شده است. تمام هم مؤلف این است که ثابت کند اسلام فاقد یک نظام حکومتی است.

بخاطر حساسیت موضوع، مباحث چندی از یم مقاله «لائیسیت» نقل می کنم این مقاله در مجله ای بنام «سهند» ذکر شده است (سال سوم - شماره ۹) مجله فوق یکی از مجلاتی است که بر ضد انقلاب در خارج از کشور منتشر می شود. نویسنده با ذکر زمینه های امیدواری در ایران برای به کرسی نشاندن لائیسیت می گوید: «ما قصد آن داریم که بگوئیم در تشیع و روحانیت شیعه و در مکتب امام (البته نویسنده اسم حضرت امام (ره) را آورده است) گرایشی وجود دارد که معتقد به در دست گرفتن حکومت و چه بسا ریشه دارتر و گسترده تر از آن است و می تواند در صورت عوض کردن اندیشه دموکراسی و فکر جدائی دین از سیاست به صورت یک جنبش توانای اجتماعی، سیاسی و مصرفی دوباره نضج گرفته و با حرکت توده آزادیخواه، خود را تطبیق دهد.»

ببینید او به جدایی شیعه از حکومت در عده ای امیدوار است، عده ای هستند که می گویند تا امام زمان ظهور نکند نباید حکومت کرد. مثلاً نقل می کند

در برنامه درسی کشورهای سکولار جایی برای تعلیمات دینی نیست.

مناسبات اجتماعی تقویت یافته و جهان از لحاظ اقتصادی، تبلیغاتی و رسانه های گروهی به صورت یک واحد جمعی درآمده که اگر گلوله ای در آن طرف دنیا شلیک شود و یک نفر ترور گردد، این طرف دنیا بر سر بورس، دلار و سقوط قیمت نفت، دهها هزار نفر ورشکست می شوند بدون اینکه خودشان بدانند جریان چیست؟ در دنیایی که مسائل اجتماعی این اندازه در مسائل فردی چه معنایی می تواند پیدا کند؟ اسلامی که شعارش در «ان صلاتی ونسکی ومحیای و مماتی لله رب العالمین» است چه معنای خواهد داشت؟ و این با سیره پیامبر (ص) و قرآن کریم چگونه سازگار است؟ می بینید سکولاریسم حریفی قوی تر از اسلام در برابر خودش ندارد، ولی غرب از حاکم کردن آن در جوامع اسلامی ناامید نیست و شعار جدایی دین از سیاست را هنوز هم رها نکرده است. البته این، مطلبی نیست که برای ما مطرح نبوده، اما جای تفکر و تأمل بسیار دارد.

### سکولاریسم و انقلاب اسلامی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مغرب زمین با حکومت دینی مواجه شد، آن هم با کمال ناباوری در جامعه ای که دست کم ۷۰ یا ۸۰ سال غرب برای سکولار کردن آن سرمایه گذاری کرده بود و این، برای غرب

### اسلام و سکولاریسم

پرداختن به بحث اسلام و سکولاریسم در این مجال اندک بسیار مشکل است، ولی برای اینکه ملاکی عرضه شده باشد به بیان اجمالی آن می پردازیم. اگر شما دین را از دخالت در شئون اجتماعی محروم کنید برای دین دیگر چه موجودیتی باقی خواهد ماند؟ فرض کنید کسی بگوید دین به اخلاق مربوط می شود ولی سؤال این است که آیا اخلاق یک حقیقت مجزای از مسائل اجتماعی است یا مرتبط با آن؟ یعنی اگر اخلاق با سیاست قانون، اقتصاد و تعلیم و تربیت در ارتباط باشد چگونه ممکن است دست دین از سیاست، قانون گذاری، اقتصاد و تعلیم و تربیت کوتاه باشد و بتواند در اخلاق هم حضور داشته باشد؟ چگونه ممکن است کسی در قلبش مسیحی باشد و این احساس قلبی را نتواند در هیچ عملی بروز دهد؟ مگر اینکه وقتی کسی می خواهد خیرات کند، و یا فرزندانش را به مدرسه بفرستد دولت شرط و شروطی داشته باشد یا اگر بخواهد بگوید چرا با فلان کشور ارتباط سیاسی داریم و چرا فلان کشور استعماری است یا چرا خودمان ظلم می کنیم؟ می گویند چرا در سیاست و قانون لائیسیته دخالت کردی؟ گوئی حساب فرد را از جمع جدا می کنند و می گویند: تو به عنوان یک فرد می توانی دیندار باشی، اما وقتی در جمع زندگی می کنی، مناسبات اجتماعی نمی تواند تابع دیانت باشد، چه وقت این روش امکان پذیر است؟

وقتی که زندگی فردی مجزای از ترسیم جامعه ممکن باشد، خصوصاً در روزگار ما که دولتها اینقدر قوی شده و



یکی از نشانه‌های حضور سکولاریسم در کشورهای اسلامی، اقتباس نظام تعلیم و تربیت از کشورهای غربی است.

که: «تشیع دایره امامت را به امام دوازدهم و غائب متهمی می‌داند و در قرآن غیبت و مقام حکومت که فرع بر امامت و قائم بر ولایت امام است مختص به هیچ کس نیست و هر کس این لباس را به تن کند مقام امامت را غصب نموده است.» این افکار که در جامعه مطرح است چقدر برای ضد انقلاب در خارج از کشور دستاویز خوبی است و مایه امید آنهاست.

نکته مهم این است که در صفحه ۳۰ از آن مقاله تحت عنوانی آورده که اگر بخواهیم سکولاریسم را در ایران مطرح کنیم چه اقدامات و راههایی را باید در پیش گرفت؟ اهم موارد را به این شکل نام می‌برد:

- ۱- تضعیف تعصبات دینی
- ۲- رشد بی سابقه «آته ایسم» و بی اعتقادی به خدا و قرآن و اسلام. تا آنجا که می‌توان برای آینده نزدیک در ایران سواری گروه‌های آته ایسم و دهری مذهب در میان اقشار مختلف و گروه‌بندیهای اجتماعی مطمئن بود.
- ۳- گسترش سراسری روحیه ضد آخوندی بویژه آخوندی حکومتی و اینکه در ایران آخوند باید به مسجد برگردد و هر کس باید کار ویژه خود را انجام دهد، نویسنده سپس این فکر را ویژه مخالفان اسلام (کمونیستها) نمی‌داند، زیرا بیشتر مسلمانان در این فکر شریک و سهیم اند [البته نظر نویسند] و شعارش این است که آخوند را چه به فرماندهی

ارتش ریاست جمهوری و وزارت؟ و ادامه می‌دهد که در این زمینه، روشترین موضوع، مخالفت جوانان ۲۰ تا ۳۰ ساله با حاکمیت آخوند است. ۴- رشد روحیه میهن پرستی و عشق به فرهنگ و هنر عملی و اقوام ایرانی و اعتقاد به اینکه ما ابتدا ایرانی هستیم بعد مسلمان، الی آخر.

۵- نجات و آزادی اقلیتهای مذهبی و عقیدتی اعم از تسنن، بی‌دینان، دهری مذهب، مسیحیان، یهودیان، بهائی‌ها و بابی‌ها در گرو استقرار دموکراسی و جدائی دولت و قدرت از دین است. این اقلیتها به راحتی می‌تواند همواره جزو معتقدین به «دین رستگاری» قرار گرفته و برای جدایی دین از دولت بکوشند، این نمونه‌ای از آن گفتارها بود. بعد اشاره به کسانی می‌کند که می‌توانند به آته کمک نمایند از جمله:

- ۱- هواداران دموکراسی
- ۲- ملیون و میهن پرستان
- ۳- کمونیستها از دیدگاههای مختلف
- ۴- آته ایستها و دهریون و بی‌دینان
- ۵- فعالین اقلیتهای مذهبی که مخالف استبداد حاکم هستند
- ۶- آن دسته از احزاب و سازمانهای اسلامی و شخصیتهای صاحب نفوذ که با ولایت فقیه مخالفند و گرایش به همکاری با ملی‌گرایان را دارند.

ببینید چه حسابی برای این ملت بازکردند و بعد هم دقیقاً متذکر می‌شوند که ما به هیچ وجه نباید با دین ضدیت کنیم و احساسات مردم را جریحه دار کنیم و نظر ما از صحنه رفتن یک دین و وارد شدن به دین دیگری نیست خلاصه یعنی دموکراسی. در پایان بحث اعلام می‌کنم، این

حضرات که اینقدر هم از دموکراسی دم می‌زنند هیچ وقت به این سؤال جواب نمی‌دهند که اگر از جامعه‌ای بر اساس آن دموکراسی دلبخواه شما و غرب، اکثریت مردم خواستار حکومت دینی شدند، آیا باز هم چیزی خلاف دموکراسی است که شما این اندازه حکومت و انقلاب اسلامی را ضد دموکراسی می‌دانید؟ بلاخره فرضاً اگر شما فرد صادقی باشید، اگر در کشوری مراجعه به آرای مردم به جدائی دین از سیاست منجر نشد آیا باز هم می‌گوئید مخالف دموکراسی است؟

جالب این است که آنها همان پدیده را مخالف دموکراسی می‌دانند، یعنی دموکراسی وقتی درست است که به حکومت دینی منتهی نشود در غیر این صورت دموکراسی از دست رفته است. ولی اگر دموکراسی با ۵۱ درصد رای مثبت، در مقابل ۴۹ درصد رای منفی یک دیکتاتوری شدید و قوانین اجتماعی سخت را بر مردم وضع و تحمیل کرد به علت غیر دین بودن، استبداد و دیکتاتوری، ولی به محض اینکه مردم خواهان قانون و حکم خدا باشند این دیگر دموکراسی نیست و این اکثریت ناآگاه روستائی و توده مردم نمی‌فهمند.

خلاصه ریشه این پدیده در بی‌اعتقادی به دین است و اینکه گفتیم «آته ایسم و سکولاریسم» همزاداند و با هم گره خورده‌اند معلوم می‌شود اگر دموکراسی به دین منتهی شود آدم سکولار باز هم دست بردار نیست، زیرا اساس اسلام در کار است، همانطور که حضرت امام راحل (ره) فرمودند:

«ما بر سر اسلام دعوت داریم»

والسلام



# جراحان اروپا و جراحان ایران

دکتر محمد علی امامی میبدی  
عضو انجمن جهانی تاریخ پزشکی

## خلاصه و مقدمه

مکتب جراحی ایران باستان قبل از اسلام در زمان هخامنشیان و ساسانیان و حتی پیش از عصر هخامنشیان، یعنی در زمان ظهور زرتشت پیامبر ایرانی که به روایت تاریخ، حداقل یکهزار سال پیش از میلاد مسیح می زیسته است، مکتبی پیشرفته بوده است.

هر چند آثار تمدن و فرهنگ از جمله آثار پزشکی - ایران در حمله اسکندر مقدونی (۳۲۳ سال پیش از میلاد) از میان رفت، با اینهمه اسکندر دستور داده بود که در سوزاندن کتب، کتب پزشکی را جدا کنند و آنها را همراه با انبوهی از سیم و زر ناب به یونان منتقل نمایند.

آثار فرهنگی عصر ساسانیان نیز در حمله اعراب از میان رفت و اندکی از آثار پزشکی که در دانشگاه و بیمارستان جندی شاپور باقی مانده بود، در زمان خلافت بنی عباس به بغداد منتقل شد، بعدها در انبوهی از آثار پزشکی که از سراسر دنیای فتح شده توسط مسلمانان در بیت الحکمه جمع آوری شده بود، به زبان عربی ترجمه و نسخه اصل آنها از بین رفت.

علیرغم واقعیات فوق، وندیداد که

بخشی از کتاب مقدس زرتشتیان «اوستا» می باشد و نیز آثار باستان شناسی که از بین النهرین، آسیای میانه و شوش بدست آمده و نیز پژوهشهای ارزنده ای که توسط برخی از شرق شناسان صورت گرفته است، و یا کندوکاو در آثار غیر پزشکی از قبیل شاهنامه فردوسی، نشان می دهد که جراحی در ایران پیش از اسلام همانند شاخه های دیگر طب، رونق چشمگیری داشته است.

همچنین بررسی تاریخ پر افتخار طب اسلامی حاکی از عظمت اعمال جراحی است که توسط نوابغی چون رازی، اهوازی، زهراوی و دهها پزشک و جراح دیگر در عصر زرین تمدن و فرهنگ اسلامی یعنی سده های دوم تا هفتم هلالی (سده های هشتم تا سیزدهم میلادی) صورت می گرفته است ناگفته پیداست که طب اسلامی برگرفته طب جندی شاپوری بنا شده است و بعداً نیز توسط ایرانیان اداره می شده است. و همین جراحی اسلامی بوده است که از دو طریق، یکی توسط اسپانیای مسلمان و سرزمین های خلافت غربی و دیگری از طریق جنگجویان صلیبی که طی دو قرن با شگفتی تمام شاهد درمان مجروحین جنگی توسط جراحان

مسلمان بودند، به غرب راه یافت و زمینه تجدید حیات پزشکی عقب مانده و بدوی اروپا را فراهم ساخت. \*

## روش تحقیق

در مورد جراحی ایران باستان می بایست از کتب غیر پزشکی مانند تواریخ عمومی، تاریخ تمدن و فرهنگ، تاریخ ادبیات و نیز از کتاب اوستا استفاده کرد (مانند آنها توسط جستجویم).

اما بررسی و پژوهش در تاریخ جراحی اسلامی آسانتر است. زیرا افزون بر کتب پزشکی چون الحاوی و المنصوری رازی، کامل الصناعه فی الطب اهوازی، هدایه المتعلمین فی الطب اخوینی بخاری، قانون بوعلی، ذخیره خوارزمشاهی و الاغراض الطیبیه جرجانی و بالاخره از التعریف ابوالقاسم زهراوی و دهها اثر جراحی دیگر که در دست داریم و حاوی مباحث ارزنده ای از جراحی های کوچک و بزرگ است، مورخین و محققینی چون ویل دورانت، ادوارد براون، فنتزمر، سیریل الگود، زیگرید هونیکه، پرفسور سید حسین نصر، استاد محمود نجم آبادی، دکتر علی اصغر حلبی، نویسندگان

(\*) داستان سرقت عظیم کتب پزشکی اسلامی توسط کنستانتین افریقایی و انتقال آنها به دیر سالرنو ایتالیا و ترجمه آنها بزبان لاتینی و حذف نام نویسندگان اصلی آنها یعنی اهوازی و رازی و ... و جایگزین کردن نام خود، بدر سده دوازدهم میلادی، مشهور و حیرت انگیز است و شرح آن احتیاج به بررسی جداگانه ای دارد.